

شیراز سال‌های بیست



رضا شاپوریان

بخش شانزدهم

ناصرخان پس از مجروح شدن سرهنگ همت و متواری شدن همراهانش هنوز در گرمسیر - قیر و کارزین - بود که خبر درگیری شدید سمیرم و کشته شدن سرهنگ شقاقی را شنید و از اینکه دو جوان بی تجربه - برادرش خسروخان و عبدالله ضرغام پور، از خوانین ایل بویراحمدی که در واقعه سمیرم متحد قشقایی‌ها بودند - به آفرینش چنین رویدادی دست زده و گودال فیما بین قوای دولتی و عشایر را از آنچه بود ژرف تر ساخته بودند، بسیار متأسف و متأثر شد.

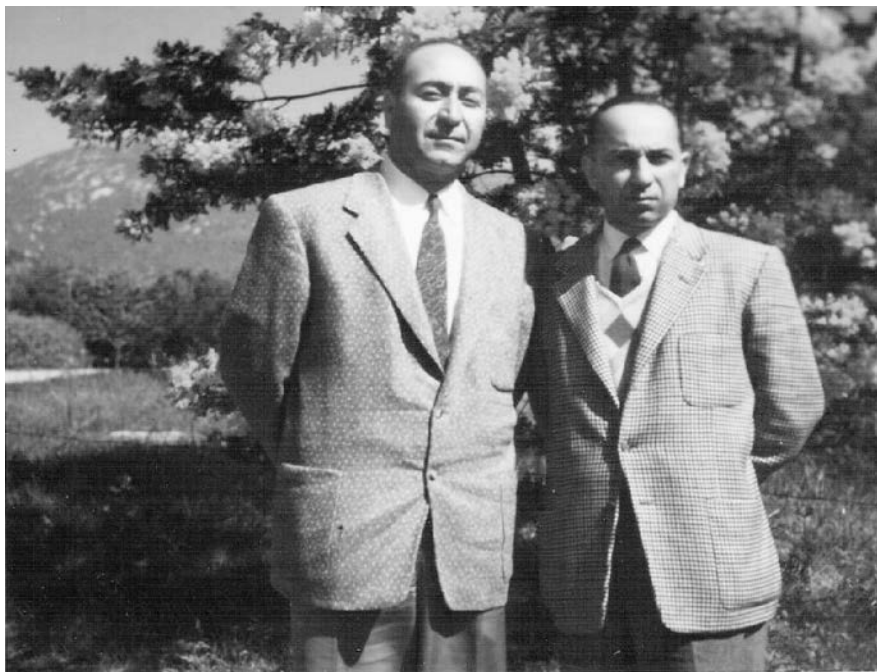
همان گونه که در گفتارهای پیش اشاره شد، ناصرخان فردی با خصوصیات اخلاقی یک انسان شریف بود و به هیچ وجه تمایل نداشت گرهی را که امکان داشت به یاری سر انگشت تدبیر و مسالمت گشود به دهان حواله دهد! روی همین اصل هم بود که حتی در موارد اضطراری نیز به اتخاذ تصمیم‌هایی می پرداخت که امکان درگیری و خونریزی در آن کمتر وجود داشته باشد و تا سر حد امکان از وقوع پیشامدهای نامالیم با حزم و درایت خاص خود اجتناب می ورزید. برای مثال در فردای نیمه شبی که تحت تلقینات و سوسه آمیز برادر جوان خود، در شهر یور

بیست، تهران را بدون اجازه (چون تحت نظر بود) عجلوانه به مقصد فیروز آباد ترک کرد، بلافاصله پس از آنکه از پس سال‌های دراز به آغوش گرم ایل بازگشت و با استقبال صمیمانه و بی شائبه آنان مواجه شد، با ارسال تلگرام‌هایی به نخست وزیر و ستاد ارتش، خروج خود را از تهران مطلقاً به قصد سرکشی به املاک موروثی و اقامت در زادگاه اصلی و اشتغال به امر تولید و کشاورزی اعلام کرد و صراحتاً اظهار داشت خود و تمام افراد خانواده و ایل قشقایی، از خرد و بزرگ، آماده جانبازی در راه استقلال وطن می باشند و



از انجام هیچ گونه فداکاری دریغ ندارند^(۱)؛ ولی این ابراز آمادگی برای خدمتگزاری، در کمال تأسف مورد توجه زمامداران وقت قرار نگرفت و نابخردانه در پی آزار او برآمدند و پاسخش را به توپ و تفنگ و لشکر کشی حواله دادند؛ و چون از این طریق طرفی نبستند، بر سر راهش به تعبیه دام پرداختند تا بار دیگر او را دستگیر و به مرکز منتقل کنند؛ که در این مورد هم تیرشان به سنگ خورد و نومید شدند و انگیزه درگیری‌های بعدی را فراهم ساختند؛ و یا نامه‌ای که پس از عقب نشینی از فیروز آباد برای سپهبد شاه بختی ارسال داشت و در آن به منظور جلوگیری از خونریزی بیشتر درخواست آتش بس کرد، که باز هم پذیرفته نشد و با سرسختی نشان دادن نظامیان، خون‌های بی گناه دیگری از طرفین بر زمین ریخته شد و بر شعله آتش برادرکشی دامان زد. همه این اقدامات و واکنش‌های صلح جویانه نشانه‌ای از پختگی و سلامت فکر و مآل اندیشی ناصرخان بود؛ خصوصیتی که در سراسر عمر بدان‌ها پای بند ماند.

برخلاف او، خسروخان بود که در آن ایام هنوز در دوره غرور جوانی بسر می برد و عواطف و احساساتش بر منطق و استدلالش می چربید، و در نتیجه مدام در حال ماجراجویی



قشقایی، در معیت خویشان بختیاری خود در آباده فارس با سرلشکر جهانبانی ملاقات کردند تا حضوراً نیز صدق گفتار خود را به اثبات رسانند. در این ملاقات ناصرخان بار دیگر ضمن اظهار ندامت از رویداد تأسف آور سمیرم اضافه می کند که قشقایی ها به هیچ وجه قصد برادرکشی نداشته و اگر هم تا به امروز مرتکب اعمال ناسنجیده ای در محدوده مناطق مسکونی خود شده اند هدف و منظورشان قیام علیه حکومت مرکزی و ایجاد آشوب نبوده، بلکه از ترس جان و برای حفظ و حراست از نام و ناموس قبیله ای بوده است^(۳) پس از این ملاقات به پیشنهاد سرلشکر جهانبانی و تأیید ناصرخان، خسروخان به تهران اعزام شد تا مراتب جانبازی و سرسپردگی کلیه عشایر جنوب را اعلام کرده و استدعای عفو نماید. همچنین به دستور ناصرخان قسمت اعظم سلاح هایی که حین درگیری های اخیر به چنگ افراد ایل افتاده بود در اختیار نمایندگان نیروی جنوب قرار گرفت. بدین گونه دشمنی بین دولتیان و عشایر فارس، بویژه قشقایی ها که از زمان رضا شاه و حتی پیش از آن شروع و همچنان ادامه داشته خاتمه می یابد و به صلح و آشتی انجامید و یک بار دیگر پای قشقایی ها رسماً به صحنه سیاست مملکت باز گشت.

اکنون بی مناسبت نیست برای روشن شدن ریشه اصلی اختلافات فیما بین دولت مرکزی و عشایر جنوب، بویژه قشقایی ها به ذکر تاریخچه مختصری در این باره بپردازیم:

در دوره پنجم قانونگزاری، سردار عشایر به عنوان وکیل ایل قشقایی از آباده (یا جهرم!) انتخاب و با افراد خانواده اش برای شرکت در جلسات پارلمان راهی تهران شد. این دوره برخلاف دوره قبلی، که بنا به گفته شاعر ملی «میرزاده عشقی»: «این مجلس چهارم به خدا ننگ بشر بود! دیدی چه خبر بود؟» دوره ای بود که تاریخ مملکت یک بار دیگر

افراد خاخی را که در انجام وظایف محوله کوتاهی کرده بودند، به مجازات رساند. سپس تمام گردنه ها و تنگه های جاده اصفهان تا شیراز را زیر پوشش نظامیان درآورد و ستون هایی را جهت تعقیب متمردین به اطراف گسیل داشت. گذشته از این، منطقه اردکان فارس (سپیدان) را که از طرف قوای قشقایی و بویراحمدی مورد محاصره قرار گرفته بود، آزاد کرد و به منظور متفرق ساختن اردوی متمردین دستور داد هواپیماهای ارتشی پایگاه های آنان را بمباران نمایند و ...^(۲)

از طرف دیگر با پادرمیانی بعضی از خوانین بختیاری، بویژه مرتضی قلی خان صمصام و جهانشاه صمصام، که با سران قشقایی قرابت نزدیک داشتند، بار دیگر ناصرخان مراتب وطن پرستی و تسلیم بودن خود و افراد تحت امرش را در برابر قوانین و مقدسات مملکتی اظهار داشته و از در صلح و آشتی درآمد؛ که این بار چون مخاطبش امیری با سیاست و همچون خودش مآل اندیش بود مورد قبول او و مافوقانش قرار گرفت و جاده از هر لحاظ برای رسیدن به صلح مرضی الطرفین کوبیده و آماده شد. در تعقیب این گفتگوها، خوانین

بود؛ ماجراهایی که سرانجام او و خانواده اش را گرفتار دردسرها و مشکلات لاینحلی کرد؛ که نمونه بارز آن همین ایجاد وقایع تأسف انگیز سمیرم و کشتار ناجوانمردانه سرهنگ شقاقی و سایر همقطاران جوان او بود؛ که اگر سیاست مدبرانه سرلشکر جهانبانی، که پس از احضار سپهبد شاه بختی فرمانده نیروی جنوب شده بود، نبود، به خونریزی های بیشتری می انجامید.

روزنامه اطلاعات در ارتباط با اعزام سرلشکر جهانبانی به فارس و اقدامات مدبرانه او در بدو ورود، به عنوان فرمانده نیروی جنوب در شماره مورخه ۲۲ مرداد ۱۳۲۲ شرح مبسوطی نوشته است که خلاصه آن جهت آشنایی بیشتر با روحیه این امیر مدبر- پس از گذشت بیش از نیم قرن - در اینجا آورده می شود:

«سرلشکر جهانبانی پس از ورود به شیراز ابتدا برای تقویت روحیه افراد ارتش (که بر اثر شکست ها و خونریزی های اخیر کاملاً تضعیف شده بود، توضیح از نگارنده است)، اقدام به تغییر محل پادگان ها کرد، همچنین افسران خدمتگزار را مورد تشویق قرار داده،

ورق خورد و نطفه رژیمی استبدادی مطلق طی آن شکل گرفت که حدود بیست سال قدرت تصمیم گیری را از جمع دریغ داشت و به یک تن سپرد. در این مجلس دو فراقسیون کاملاً مشخص وجود داشت: فراقسیون اکثریت که تحت تأثیر قدرت نمایی های سردار سپه، که با وصف حضور ظاهری شاه و مجلس زمام همه امور مملکت را در دست گرفته بود، خواهان تغییر سلطنت و انتقال آن به خاندان پهلوی بودند، و فراقسیون اقلیت که با همه دلزدگی که از شاهان قاجار داشتند، موافق تغییر سلطنت نبودند؛ زیرا پیشاپیش بدین نتیجه رسیده بودند که رضاخان فردی نیست که سلطنت کند، بلکه در پی به دست آوردن حکومت است، بی آنکه پس از رسیدن به هدف، فرد دیگری را در امر اتخاذ تصمیمات مربوط به مملکت شریک سازد؛ که از قضا چنین هم شد. در فراقسیون اقلیت که به زعامت سید حسن مدرس - که موی دماغ سردار سپه بود - افرادی چون ملک الشعرای بهار، حائری زاده، سید محی الدین مزارعی و ... (۴) عضویت داشتند، که سردار عشایر و دکتر مصدق هم، که از زمان حکومت مصدق در فارس با یکدیگر عوالم محبتی پیدا کرده بودند، حضور

داشتند. از این گذشته در مجلس مؤسسانی هم که به منظور تغییر قانون اساسی و خلع احمد شاه از سلطنت و انتقال آن به سردار سپه تشکیل شد (۱۳۰۴) صولت الدوله به نمایندگی از مردم جهرم حضور داشت و بار دیگر همصدا با سایر معترضین مخالفت صریح خود را با زمامداری سردار سپه ابراز داشت و از همین زمان بود که آتش کینه خود را در دل دیکتاتور مطلق العنان بعدی، که پیشاپیش نیز از قدرت او در منطقه نفوذش بیمناک شده بود، بر افروخت (۵) و

او را که هنوز در پی حفظ ظاهر بود، بر آن داشت که به انتظار فرصت مناسب جهت ضربه زدن به مخالف زبان نفهم (!) خود در برج عاج بنشیند. دیری نگذشت که با پایان دوره مجلس و صدور فرمان انتخابات دوره ششم توسط پادشاه جدید و سلب مصونیت پارلمانی سردار عشایر، دوران انتظار به سر آمد و در سحرگاهی، صولت الدوله و فرزند ارشدش ناصرخان، توسط ایادی شهربانی توقیف و روانه زندان شدند. چون مدتی از زندانی شدن پدر و پسر گذشت موضوع بر افراد ایل گران آمد، بویژه همسر شیرزن سردار عشایر، که به دست و پا افتاده و به میان ایل باز گشته بود، لچک از سر بر گرفت و با تهییج کلانتران که عمدتاً با او خویشاوندی نزدیک داشتند، خواهان آزاد کردن شوی خود شد (۶) و چنان محیط احساسی - عاطفی ایل را تحت تأثیر قرار داد که یکی از برادران ناتنی سردار به نام علیخان سالار حشمت، که حتی روابطش با برادر چندان هم دوستانه نبود و آرزوی ایلخانی یا ایل بیگی را در سر داشت بر ضد دولت مرکزی علم شورش برافراشت و خواستار آزادی هر چه زودتر برادر و برادرزاده خود از زندان و مراجعت فوری آنان به فارس شد. چون کار درگیری ها بالا گرفت و عده

زیادی از عشایر با او هم آواز شدند و در نتیجه آرامش و امنیت از مردم در منطقه سلب شد و نظامیان موفق به فرو نشاندن آتش اغتشاشات نشدند، به دستور رضا شاه، فرزند دوم سردار، ملک منصورخان که در تهران بسر می برد به منصب ایلخانی مفتخر و برای پایان دادن به غائله به فارس اعزام شد. ولی ایلخان جدید هم در بدو ورود به منطقه با شورشیان هم آواز شد و برای ختم غائله همچون دیگران خواستار بازگشت فوری سردار به میان ایل شد. دولت که چاره را منحصر به فرد تشخیص داد سران قشقایی را از زندان آزاد و روانه فارس کرد که با رسیدن آنان به منطقه، آتش شورش خاموش شد. رضا شاه که کینه اش نسبت به سردار افزایش یافته بود و برای انتقام جویی در پی فرصت می گشت، با شروع انتخابات دوره هشتم قانونگزاری، دستور داد سردار از طرف اهالی جهرم و ناصرخان به عنوان وکیل قشقایی از آواده انتخاب و جهت شرکت در جلسات به تهران اعزام شوند؛ که به همین ترتیب عمل شد و بار دیگر صولت الدوله و افراد خانواده اش به تهران آمدند.

رضا شاه که منظور اصلی اش از به تهران آوردن مجدد سردار عشایر به عنوان نماینده بقیه در صفحه ۸۴



خسرو خان، دکتر مصدق، ناصرخان قشقایی

شیراز سال های بیست

پارلمان، در حقیقت سر به نیست کردن او بود، همچنان در انتظار فرا رسیدن فرصت بر سر آتش نشسته بود و از نخست وزیر خود حسن مستوفی الممالک، که از سیاستمداران استخواندار و خوشنام و مورد احترام دوست و دشمن بود و با سردار عشایر هم سابقه دوستی دیرین داشت، ملاحظه می کرد. این مشکل هم به آسانی از سر راه شاه تازه بر آریکه قدرت تکیه زده برداشته شد؛ زیرا در یکی از روزهای شهریور ماه سال ۱۳۱۱، که مقارن با اواخر این دوره قانونگذاری بود، مستوفی الممالک که در معیت چند نفر از دوستانش از جمله صولت الدوله برای صرف ناهار در منزل سردار فاخر حکمت مهمان بودند، در همان مجلس به طور ناگهانی سکنه قلبی می کند و بلافاصله لبیک حق را اجابت می کند؛ و با این رویداد سردار عشایر بزرگترین حامی و پشتیبان خود را در برابر رضا شاه از دست می دهد. نوشته اند همان روز پس از به خاکسپاری مستوفی الممالک در «ونک»، وقتی که پدر و پسر در حال تأثر شدید می خواهند به منازل خود بروند، توسط مأمورین نظمی و به دستور تیمورتاش وزیر قدرتمند دربار پهلوی که از دشمنان قسم خورده سردار عشایر بوده، دستگیر و زندانی می شوند؛ در حالی که هر دو رسماً نماینده پارلمان و از مصونیت سیاسی برخوردار بوده اند.^(۷) و تازه دو روز بعد وزیر کشور، علی منصور، به اشاره مافوق خود، لایحه ای مبنی بر سلب مصونیت پارلمانی آنان را به طور فورمالیته به مجلس تقدیم می کند^(۸) و چند ماهی پیشتر به طول نمی انجامد که

سردار ظاهراً بر اثر ابتلای به یرقان و به روایت مخالفین دولت و دوستان سردار، بر اثر تزریق آمپول هوا در ۵۹ سالگی جهان را بدرود می گوید.^(۹)

پس از فوت پدر، ناصرخان همچنان در زندان باقی می ماند تا آنکه در سال ۱۳۱۸ به مناسبت ازدواج ولیعهد با فوزیه، از زندان آزاد می شود. در فاصله همین ایام، دو برادر دیگر، ملک منصور خان و محمد حسین خان برای ادامه تحصیل عازم انگلستان و سپس آلمان می شوند و خسروخان در تهران باقی می ماند و وارد کالج آمریکایی (دبیرستان البرز بعدی) می شود. این دو برادر تا سال ۱۳۲۲ که هنوز آتش جنگ دوم جهانی خاموش نشده بود در اروپا بسر می بردند و از طرف قوای متفقین تحت نظر بودند و اجازه مراجعت به ایران را نداشتند. پس از خاتمه غائله سمیرم و فراموش شدن نسبی خاطره تلخ و ناملایم آن، که روابط قشقایی ها و دولتیان دوستانه شد، این دو برادر، با توافق انگلیس ها که حاضر شده بودند آنان را در برابر چند جاسوس آلمانی که به ایل قشقایی پناهنده شده بودند معاوضه کنند، به ایران مراجعت کردند و پس از سال ها دوری یکسر به میان ایل و افراد فامیل خود باز گشتند (۱۳۲۲).^(۱۰)

برادران قشقایی به هنگام حکومت دکتر مصدق از او صمیمانه پشتیبانی کردند، تا بدین وسیله محبت هایی را که مصدق در دوران حکمرانی خود نسبت به پدر آنان در فارس اعمال کرده بود، پاسخگو شوند.

در همین ایام، به لحاظ آنکه در آذرماه سال ۱۳۲۲ سیزدهمین دوره قانونگذاری پایان می یافت، از طرف دولت فرمان شروع انتخابات دوره چهاردهم صادر شد و خسروخان که اکنون با سر لشکر جهانبانی و بویژه فرزند ارشد او از همسر روسی الاصلش، نادر جهانبانی - سپهبد بعدی - که به تازگی از دانشکده افسری فارغ التحصیل شده بود و با درجه ستوان دومی در لشکر فارس سرگرم خدمت بود، روابط دوستانه داشت^(۱۱) موجبات انتخاب شدن محمد حسین خان را به عنوان وکیل قشقایی ها از آباءه فراهم ساخت و در نتیجه پای نخستین برادران قشقایی در دوران محمد رضا شاه به مجلس شورای ملی باز شد، و راه را برای سایر برادران هموار کرد؛ به گونه ای که در سال های نیمه دوم دهه بیست، سه برادر از چهار برادر در متن فعالیت های سیاسی مملکت قرار گرفتند. بدین گونه که در بهمن ۱۳۲۸، ناصرخان به عنوان سناتور انتصابی فارس روانه مجلس سنا شد و محمد حسین خان وکیل آباءه و خسروخان وکیل فیروزآباد در مجلس شانزدهم بودند، و برادر دیگر، ملک منصورخان همچنان سمت ایلخانی ایل را بر عهده داشت. پس از پایان دوره چهاردهم، محمد حسین خان دو دوره دیگر نماینده آباءه شد (دوره پانزدهم ۱۳۲۶ و دوره هفدهم ۱۳۳۱) و خسروخان سه دوره (پانزدهم، شانزدهم، و هفدهم).

برادران قشقایی به هنگام حکومت دکتر مصدق از او صمیمانه پشتیبانی کردند، تا بدین وسیله محبت هایی را که مصدق در دوران حکمرانی خود نسبت به پدر آنان در فارس اعمال کرده بود، پاسخگو شوند از این گذشته مصدق در مجلس چهاردهم نخستین نماینده ای بود که عمل رضاشاه را مبنی بر گرفتن املاک سران ایلات و عشایر با نفوذ و تعویض آنها را با یکدیگر

مورد تقبیح قرار داد و خواهان باز گرداندن املاک به صاحبان اولیه و یا وارث آنان شد. و بدین ترتیب هم بود که بار دیگر قشقایی‌ها توانستند تمام املاک از دست رفته را تصاحب کنند و دامنه نفوذ خود را روز به روز در منطقه افزایش دهند.

با سرنگونی مصدق، قشقایی‌ها نیز که با تمام قدرت خود در تمام مراحل از او پشتیبانی کرده بودند مورد غضب دستگاه قرار گرفتند و خسرو خان و ناصر خان که در حکم مهره های اصلی ایل بودند مجبور به ترک خاک وطن شدند که اولی چندین سال تا وقوع انقلاب در مونیخ سکونت داشت و شایع بود که برای جبران کمبود مخارج زندگی خود به فرش فروشی روی آورده بود! و دومی یعنی ناصر خان، مدام بین آمریکا و سوئیس در حرکت بود. پس از انقلاب هردو برادر با امید هایی به وطن باز گشتند ولی ...

ادامه دارد

یادداشت‌ها:

- ۱- نک به: تاریخ وقایع عشایری، تألیف مظفر قهرمانی، ص ۳۸۸.
- ۲- همان منبع، ص ۳۸۸
- ۳- همان منبع، ص ۳۸۹۴
- ۴- برای فهرست کاملتر نام نمایندگان اقلیت. نک به: همان منبع ص ۳۲۴.
- ۵- در اواخر بهار سال ۱۲۹۹ شمسی که احمد شاه از طریق بوشهر به کشور مراجعت می کرد ایلات و عشایر جنوب به سرکردگی صولت الدوله ایلخان قشقایی از او استقبالی کردند که سردار سپه را که برای پیشباز شاه تا بوشهر آمده بود از قدرت و نفوذ منطقه ای سردار عشایر به وحشت انداخت. صولت الدوله با سران و سواران قشقایی، ممسنی، دشمن زبیری، کازرونی، از کازرون تا «پل آبگینه» در حالی که قسمتی از راه با قالی های زیبا مفروش شده بود، طرفین جاده صف به صف، قزل سواره، سرخون سوار(!)، کزندسوار، کهرسوار، مسلح به انواع اسلحه و تفنگ های نو و مدرن به انتظار ایستاده بودند و

چشم‌ها را خیره می کردند(!). نک به: همان منبع ص ۳۲۰.

۶- پس از آنکه مدت زندانی شدن صولت الدوله به درازا کشید، همسرش خدیجه بی بی، برای رهایی او به وسیله برادرش حمزه خان کشکولی دست به دامان خویشاوندان کشکولی و سایر رؤسای طوایف قشقایی و ایلات فارس شد و از آنان یاری خواست. به طوری که معروف است حتی برای تهییج هر چه بیشتر آنان، «لچک» یا روسری خود را هم نزدشان فرستاد. در بین ایلات و عشایر رسم چنین است که اگر فردی لچک زن، خواهر، یا دختر خود را نزد سران طوایف بفرستد، وظیفه آنان است تا آنجا که برایشان مقدور است به کمک درخواست کننده بشتابند تا بر دشمنش غلبه کند. نک به: همان منبع ص ۳۳۴.

۷- مهدی بامداد در مجموعه شش جلدی خود درباره شرح حال رجال ایران در مورد توقیف سردار عشایر و ناصر خان چنین می نویسد:

«... جنازه مستوفی الممالک را پس از غسل دادن و کفن کردن از اختیاریه شمیران به ونک برای دفن آوردند. پس از انجام کار دفن، هنگامی که مشایعین از در باغ مقبره خارج می شدند تا به منازل خود بروند، صولت الدوله و ناصرخان که هردو نماینده مجلس و به اصطلاح مصونیت قانونی داشتند، بر خلاف نص صریح اصل دوازدهم قانون اساسی دستگیر و در زندان قصر زندانی می شوند. . .»
به نقل از: مظفر قهرمانی، تاریخ وقایع عشایری فارس، ص ۳۵۰.

۸- دو روز پس از دستگیری صولت الدوله و ناصر خان، یعنی در روز هشتم شهریور ۱۳۱۱ خورشیدی، علی منصور، وزیر کشور وقت لایحه ای به مجلس تقدیم داشت و خواستار لغو مصونیت پارلمانی آن دو شد. مجلس هم بدون بحث و گفتگو و به اتفاق آراء (!) آن را تصویب کرد. نک به: وقایع عشایری فارس، ص ۳۵۰.

۹- صولت الدوله در ماه های آخر سال ۱۳۱۱ ظاهراً بر اثر ابتلا به بیماری «یرقان» در زندان قصر دارفانی را وداع کرد، ولی به اعتقاد دوستانش او به وسیله تزریق آمپول هوا توسط پزشک احمدی معروف

به قتل رسید، و در زاویه حضرت امامزاده عبدالله شهر ری مدفون شد. نک به: وقایع عشایری فارس، ص ۳۴۹.

۱۰- دو نفر از جاسوسان ورزیده آلمانی به نام «شولتز» و «مایر» پس از وقوع حوادث شهریور بیست بر جان خود بیمناک شدند و از تهران به طور ناشناس فرار کرده و در منطقه «کمر» و «کاکون» که جزو اباوالجمعی فتح الله خان کشکولی بود، بدین طایفه، پناهنده شدند. انگلیسی ها که از ماجرا باخبر شدند مصرانه برای استرداد آنان به کوشش پرداختند، ولی مهمان دوستی عشایری مانع از تحویل آنان شد. وقتی که برادران قشقایی، ملک منصور خان و محمد حسین خان در سال ۱۳۲۲ از طریق مصر عازم ایران شدند، انگلیس ها از دولت مصر خواستند حرکت آنان را متوقف سازند و شرط آزادی آنان را تحویل دو جاسوس آلمانی ذکر کردند. سرانجام قشقایی ها از روی ناچاری آلمانی ها را به دولت ایران تحویل دادند، و دولت ایران هم آنان را در اختیار متفقین گذاشت. در نتیجه برادران قشقایی توانستند پس از سالیان دراز به موطن خود باز گردند. نک به: همان منبع ص ۳۹۵. بدیهی است این عمل قشقایی ها دور از راه رسم جوانمردی بود، ولی در غیر این صورت شاید این دو برادر هرگز روی وطن را نمی دیدند!

۱۱- پس از ختم غائله سمیرم و آشتی دولت و قشقاییان، روابط بین نادر جهانبانی، ستوان جوان و آراسته آن روزی با خسروخان به حدی دوستانه شد که شهرت یافت بین این دو خانواده. عقد و ازدواجی در شرف تکوین است. بویژه که در آن ایام خسرو خان در معیت مادر و دو خواهر دم بخت و شوهر نکرده خود - نوش آفرین بی بی و حوری بی بی - به شیراز آمده و در باغچه وسیعی در خیابان منوچهری، در همسایگی خانه مادری نگارنده زندگی می کردند. ولی دیری نپایید که این دو دختر ناکام یکی پس از دیگری، گویا به مرض سل دار فانی را بدرود گفتند. اغلب عصرها خسروخان و جهانبانی در حالی که سوار بر اسب های ارتشی بودند در خیابان های خلوت آن روز شیراز دیده می شدند.